

## فطرت میثاق ابدی

### چکیده

بی بی وحیده هاشمی

فطرت بینش شاهدانه، گرایش آگاهانه و پرستش خاضعانه نسبت به خداوند است. فطرت اختصاص به انسان داشته و از جهت حضوری بودن، تغییر ناپذیری، خطاناپذیری و... با غریزه و طبیعت که در حیوانات یا جمادات هم وجود دارد، متفاوت است.

فطرت میثاق ابدی انسان با خداوند است. قرآن کریم در آیه ۱۷۲ سوره اعراف می فرماید که انسان در موطنی حقیقت خود را مشاهده نموده و به سؤال خداوند که فرمود: آیا من پروردگار تو نیستم، پاسخ آری داد و با خداوند پیمان بست که بنده او باشد و تنها ربوبیت او را بپذیرد. این پیمان تنها یک بار با خدا محکم نشد، بلکه هر زمان آدمی به فقر و عجز وجودی خویش توجه نماید، خود را بنده پروردگاری می بیند که غنی مطلق است و اگر حجاب غفلت را از فطرت خداجوی خویش کنار زند، خود را در مسیر حرکت به سوی خدا مشاهده نموده و پیمان می بندد هدایت فرستادگان خداوند و ولایت جانشینان ایشان را در مسیر بپذیرد.

هر چه انسان فطرتش از عوامل غفلت زا سالم تر مانده باشد بر پیمان خود استوارتر بوده و هر گاه به مقتضای فطرتش عمل کند با خدا تجدید پیمان نموده است و از طرف دیگر، غفلت از فطرت خداجو، او را به شکستن پیمان عبودیت با خداوند می کشاند.



فطرت، میثاق، پیمان فطری، تجدید پیمان فطرت.



نوشتار حاضر با عنوان **فطرت میثاق ابدی** قصد دارد فطرت را از آن جهت که پیمان عبودیت انسان با خداست مورد بررسی قرار دهد. انسان به هدف عبادت و کسب معرفت آفریده شده است و خداوند برای رسیدن به این هدف، انسان را به ظرفیت ها و استعدادهای خاصی مجهز و به آفرینشی ویژه خلق نموده تا مسیر عبودیت را با سهولت



طی کند. این ویژگی درونی **فطرت** نام دارد که عبارتست از سرشت ویژه انسان و مجموعه ای از توانش ها، بینش ها و گرایش های انسان نسبت به کمال مطلق. هرگاه آدمی به مقتضای فطرت پاک خود متوجه نیازها و وابستگی های خود شود و درک کند که سراسر وجودش فقر است، وجود پروردگاری که برآورنده نیازهای او باشد را تصدیق می کند و این اعتراف در واقع پیمانی است که به زبان حال با خدای خود می بندد.

مقاله حاضر قصد دارد این میثاق فطری را با محوریت آیه ۱۷۲ **سوره مبارکه اعراف** که به **آیه میثاق** معروف است بررسی نماید.

موضوع فطرت از مباحث کلامی است واز نظر تاریخی رد پاهایی از آن در ادیان دیگر هم مشاهده می شود؛ زیرا اندیشمندان مسیحی چون توماس اکوئیناس، کالون، هرمان باونیک، آبراهام کیوپر و ... خداشناسی را در انسان امری درونی می دانستند، گرچه این مطلب را نمی توان به طور کامل بر خداشناسی فطری که در تعالیم اسلامی گفته شده منطبق دانست. موضوع فطرت با تعریف خاص از ابتکارات دین مبین اسلام است که از قرآن و روایات اهل بیت (علیهم السلام) برداشت شده است.

موضوع فطرت از ابتدا میان مسلمانان مطرح بوده است. کتابهای روایی مهمی چون نهج البلاغه، اصول کافی، بحار الانوار و... مطالبی در این مورد دارند و همچنین برخی از اندیشمندان اسلامی در این خصوص قلم زده اند. آقا بزرگ طهرانی در کتاب الذریعه کتبی را با نام الفطره در قرون نخستین فهرست کرده که توسط بزرگانی چون عبدالله جبله حیان، شیخ صدوق، ابن قولویه و شیخ مفید به نگارش در آمده اند. اما در قرون اخیر این بحث مورد توجه ویژه برخی اندیشمندان قرار گرفته و افرادی چون علامه مجلسی، ملاصدرا، آیت الله شاه آبادی، علامه طباطبایی، امام خمینی، شهید مطهری و آیت الله جوادی آملی در کتب مستقل یا ضمن شرح آیات یا روایات مربوطه به آن پرداخته اند.

اما درخصوص میثاقی که انسان به مقتضای فطرتش با خداوند بسته، در متون مقدس ادیان پیشین اثری وجود ندارد و پیشینه آن به نزول قرآن و تفسیر آیات الهی باز می گردد. دوران شکوفایی آن، همزمان با رشد و شکوفایی نحللهای کلامی و فلسفی به



ویژه در عصر صادقین (علیهم السلام) است. بحث از پیمان الهی و موطن آن در کتاب های تفسیری به مناسبت آیه میثاق مورد بررسی بسیاری از مفسران و پژوهشگران قرآنی قرار گرفته و ذیل این آیه مطالبی به اجمال یا تفصیل بیان شده است. بررسی موضوع فطرت که سرمایه ای الهی است و راه رسیدن به عبودیت را برای انسان هموار می سازد و نیز میثاق و پیمانی که همه به آن متعهد شده اند اهمیت بسیار دارد، به ویژه در عصر حاضر که شیطان با همه انصار جتنی و انسی خود برای مدفون نمودن فطرت پاک انسان ها در حجاب های غفلت بسیج شده و سعی فراوان دارد با مشغول نمودن ابناء بشر به زرق و برق های جهان صنعتی و پیشرفت های مادی، این گوهر وجودی را از او ربوده و او را از مسیر بندگی خارج سازد.

نوشتار حاضر سعی دارد خوانندگان را به پیمانی که در درون جان خود با خدا بسته اند متذکر شده و یادآوری کند که هر کسی می تواند در هر لحظه با شهود درونی و توجه به فطرت و حق جویی فطری خود، آن پیمان را تجدید کند، تا بدین وسیله حجاب غفلت از سرشت حق طلبی برخی افراد کنار زده شود و گامی کوچک در راستای سرعت بخشیدن به حرکت جامعه انسانی به سوی کمال برداشته شود.

با این هدف در این مقاله پیمان فطرت بر مبنای آیه میثاق به روش توصیفی-تحلیلی در محدوده مباحث تفسیری، مورد تحقیق قرار گرفته است. در ابتدا واژه فطرت و واژه های مرتبط با آن مفهوم شناسی شده، سپس به ویژگی های فطرت پرداخته شده است. پس از آن نظرات مفسران در رابطه با آیه میثاق بررسی و به طور خلاصه نقد شده و نتیجه گرفته شده که موطن میثاق، عالم فطرت است. به دنبال آن بیان شده که پیمان فطرت تنها در گذشته نبوده بلکه هر لحظه می تواند تجدید شود. فطرت موطنی است که انسان هر گاه به آن رو کند به عبودیت خود و ربوبیت خداوند اعتراف می کند. پس از آن، مفاد میثاق فطری بررسی شده است یعنی انسان بر پذیرش ربوبیت خدا و عبودیت خود، رسالت انبیاء و ولایت ائمه معصومین (علیهم السلام) و بخصوص ولایت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) با خدا پیمان می بندد و در پایان



مواری مثل رفع عذر در قیامت، تسهیل هدایت انبیاء، ثبات قدم در مسیر نجات، امید به هدایت دیگران و... به عنوان فلسفه پیمان فطرت بر شمرده شده است.

### مفهوم شناسی

ابتدا واژگان مرتبط با بحث از نظر مفهوم بررسی می شوند.

فطرت: در لغت از ماده فطر است و این ماده به معنای شکافتن طولی، ابداع و ایجاد تحولی است که موجب نقض حالت اولیه شود.

فطرت در اصطلاح دارای دو معنای عام و خاص است:

أ- معنای عام: نحوه خاصی از آفرینش که تمام جهان را زیر پوشش خود می گیرد. به طوری که هر حرکت تکاملی و افزایشی در جهان و هر خلقت جدیدی با شکافته شدن وقوع پیدا می کند و در جهت تکامل خود با هدایت تکوینی به یک هویت توحیدی دست می یابد.

ب- معنای خاص: سرشت و آفرینش ویژه انسان است که حقیقت آدمی به آن شیوه خلق شده است. فطرت بینش شهودی انسان به هستی اوست و مساوی بلکه مساوق هویت انسان است.

در روایات فطرت همان توحید، معرفه الله، اسلام، اعتقاد به نبوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ولایت امیر المومنین علی (علیه السلام) شمرده شده است.

به صورت اجمال می توان گفت فطرت مجموعه توانش (توانایی و استعداد) بینش (شناخت) و گرایش (تمایل) انسان نسبت به کمال مطلق یعنی خداوند است.

نکته: فطرت از سنخ هستی است نه از سنخ ماهیت، از این رو دارای مفهوم است و چون ماهیت ندارد، فاقد تحلیل و تعریف ماهوی است نه تحدید و تعریف حدی دارد و نه تعریف رسمی؛ بلکه تعریف شرح الاسمی دارد. بنابراین تعریف ذکر شده، شرح الاسمی است.

### واژگان مرتبط با فطرت

در کتابهای مختلف مرتبط با فطرت و نیز در روایات واژه های متعددی به معنای فطرت و یا مرتبط با آن وجود دارند مانند سجیه، نهاد، سرشت، صبغه، طبیعت،



خلقت، جبلّه، حنیفیت، ذات، عادت، غریزه و... که هر کدام از آنها تفاوت‌های دقیقی با فطرت دارند؛ گرچه بعضی از این واژگان از باب مسامحه یا غفلت به جای فطرت به کار می‌روند.

برای روشن شدن معنای فطرت و تعیین چارچوب آن باید به برخی از این تفاوت‌ها اشاره کنیم:

### أ - فطرت و طبیعت

طبیعت در مورد اشیاء بی جان به کار می‌رود؛ مثلاً وقتی می‌خواهیم خاصیتی از خواص موجودی مانند آب را بیان کنیم، می‌گوییم طبع آن سیال است یا طبیعت اکسیژن قابل احتراق است. برای اشیاء به اعتبار خواص گوناگون که دارند یک سری ویژگی‌های ذاتی قائل می‌شویم که آنها را طبیعت می‌نامیم. البته لغت طبیعت در مورد جانداران مثل گیاه و حیوان و حتی انسان نیز به کار می‌رود ولی در جنبه‌هایی که با بی جان مشترکند.

آیت الله جوادی آملی در مورد طبیعت انسانی می‌گوید: فطرت و طبیعت هر دو از قوای روحی انسان است با این تفاوت که فطرت نحوه هستی روح بلند انسانی است و مرتبه وجودی آن نسبت به طبیعت بالاتر است و طبیعت، نیروهای تدبیری روح انسان است که عهده دار امور طبیعی بدن مادی اوست، نه صرف جرم بدنی و جسم مادی که پس از مرگ هم نمی‌ماند، همانگونه که در عالم طبیعت، رزق از آسمان فرو می‌ریزد و در زمین منتشر می‌شود، در وجود انسان هم که نمونه عالم است، رزق از آسمان فطرت به اعضاء و جوارح طبیعت او نزول می‌کند.

### ب - فطرت و غریزه

این لغت بیشتر در مورد حیوانات و کمتر برای انسان (آن هم در بُعد حیوانی او) به کار می‌رود و برای جماد و نبات به هیچ وجه به کار نمی‌رود. غریزه یک ویژگی درونی و مخصوص در حیوانات است که راهنمای زندگی آنها بوده و حالتی نیمه آگاهانه دارد که موجب می‌شود حیوان مسیر خویش را تشخیص دهد. غریزه برای مسائل مادی زندگی است ولی فطرت مربوط به جنبه‌های غیر مادی و ماورایی انسان است. فطرت و غریزه هر دو امری تکوینی بوده و اکتسابی نیستند. فطرت چیزی کاملاً جدا از غریزه



نیست بلکه طبق نظر آیت الله جوادی فطرت تلطیف شده غریزه یا تلطیف شده شعور عمومی موجودات است.

### ج- فطرت و عادت

عادیات منطقی، قضایایی هستند که بر اثر اعتیاد و سنتی بودن در ذهن رسوخ می کند و به آسانی از بین نمی رود، ولی ضروری نیست و قابل زوال است. بر خلاف فطرت که اختلاف زمان و تفاوت زبان و تغایر نژاد و تخالف سنتها به آن راه ندارد و زوال نمی یابد؛ گرچه ممکن است در اثر غفلت، پوشیده بماند. همچنین عادت از نوع علم حصولی و فطرت علم حضوری و مبتنی بر بینش شهودی است.

### -ویژگی های فطرت

برای تبیین بیشتر فطرت باید ویژگیهای آن مورد بررسی قرار گیرد. ویژگی فطرت یعنی آن چه که به فطرت اختصاص دارد و چیزهای دیگری مثل غریزه یا طبیعت دارای آن خصوصیات نیستند. برخی از این ویژگی ها عبارتند از:

۱- **تغییر ناپذیری و پایداری:** فطرت با فشار و تحمیل قابل زوال نبوده و ثابت، پایدار و جاودانه است گرچه ممکن است تضعیف شود. به همین دلیل خداوند در قرآن می فرماید: {فَطَرِ النَّاسَ عَلَيْهَا} ایجاد نمود مردم بر آن و نفرمود: {فَطَرِ النَّاسَ مَعَهَا} مردم را با آن ایجاد نمود، تا حالت ثبوت و دوام آن را آشکار نماید؛ اما غریزه و طبیعت بر اثر شرایط محیط و عوامل اقتصادی و سیاسی و ... قابل تغییر است.

۲- **دارای شدت و ضعف بودن:** چنانکه ذکر شد، فطرت از سنخ وجود است نه ماهیت و آنچه از سنخ وجود باشد شدت و ضعف دارد؛ اما غریزه شدت و ضعف ندارد و اگر غرایز متصف به شدت و ضعف می شوند در زبان عامیانه است.

۳- **اختصاصی انسان:** فطرت، اختصاص به انسان دارد بر خلاف غریزه که در انسان و حیوان وجود دارد و طبیعت که میان انسان و جماد مشترک است.



۴- برخورداری از ارزش حقیقی و قداست: بینش و گرایش انسان متوجه هستی محض و کمال مطلق است، از این رو از ارزش حقیقی برخوردار بوده و دارای نوعی قداست است. فطرت انسان، ملاک تعالی اوست و هر انسانی به اندازه ای که از بینش و گرایش به کمال مطلق برخوردار بوده و فطرتش سالم مانده باشد از مراتب تعالی بیشتری بهره مند می گردد.

**میثاق** در لغت بر وزن میفعال از ماده وثق است و این ماده بر عقد و احکام دلالت می کند. اصل واحد این ماده اطمینان و امنیت در احکام (محکم نمودن) چیزی است و میثاق، آن چیزی است که موجب اطمینان همراه با احکام شود. چنانکه در عهد و پیمان چنین است. بنابراین در واژه میثاق، مفهوم قوت، شدت و محکم نمودن نهفته است و در اصطلاح میثاق همان پیمان محکم اطمینان بخش است و همین نکته موجب تفاوت واژه میثاق با عهد شده است؛ زیرا میثاق استواری پیمان است. وَثَقْتُ الشَّيْءَ یعنی این چیز را استوار کردم. بعضی گفته اند عهد کیفیتی است که میان دو متعاقد بسته می شود و حالی که میثاق از جانب یکی از آن دو است.

### بررسی آیه میثاق

آیات متعددی در قرآن به مسئله فطرت و توحیدی بودن آن اشاره دارد. یکی از این آیات که مسئله توحید فطری را بیان کرده و دلالت می کند بر این که انسان در موطنی خاص شاهد وحدانیت حق بوده و ربوبیت خدا و عبودیت خود را مشاهده نموده و به آن اقرار کرده است آیات ۱۷۲ و ۱۷۳ سوره مبارکه اعراف است که به نام آیه میثاق شهرت یافته است. اکنون این آیه محور بحث قرار گرفته و سعی شده اثبات شود، پیمانی که خداوند با این اقرار از انسان می گیرد هر لحظه قابل تجدید و تحکیم است:

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ\* أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ\*{



به یاد بیاور زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت و آنها را گواه بر خویشتن ساخت و فرمود، آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می دهیم. خداوند چنین کرد مبدا روز رستاخیر بگویند ما از این غافل بودیم. آیا ما را به آنچه باطل گرایان انجام داده اند مجازات می کنی؟

**تفسیر آیه:** این آیه از آیات مشکل قرآن از نظر تفسیر است و از جهات متعددی جای بحث گسترده دارد ولی پرداختن به همه آنها از هدف این نوشتار خارج است. آیه به روشنی دلالت می کند بر این که خداوند با فرد فرد انسانها یک رویا رویی داشته است و در موطنی حقیقت انسان را به وی نشان داده و در آن حالت که او شاهد حقیقت خود بوده، ربوبیت حق تعالی و عبودیت خویش را مشاهده کرده است. خداوند در آن موطن شهودی با انسان ها میثاق برقرار کرد و از آنان اقرار گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ همگان در آن موطن علمی، ربوبیت حق و عبودیت خویش را پذیرفتند و به آن اقرار نمودند.

شاهد بودن انسان یعنی این که انسان حقیقت خود را مشاهده کند. این مشاهده همان شهود ربط وجودی است و این شهود ربط وجودی، عین اطلاع او بر چیزی است که در تمام ذات خود به خدای سبحان مرتبط است. انسان وقتی حقیقت خود را در آن موطن مشاهده کرد دریافت، حقیقت وی جز بنده خدا بودن چیز دیگری نیست. مشاهده حقیقت عبد بدون مشاهده ربوبیت الله ممکن نیست؛ زیرا انسان که بنده است، حقیقتی جز وابستگی و فقر و ربط به خدا ندارد.

در این معاهده میثاق گیرنده خدا و میثاق دهنده انسان و شاهد بر این میثاق نیز خود انسان است. عبارت **أَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ** به این مطلب اشاره دارد و سند این میثاق نیز آیات کلام الله است.

**سر میثاق:** در آیه دوم سر میثاق گرفتن خدا از انسان و شاهد قرار دادن انسان بر آن میثاق، تبیین شده که می فرماید: ما این میثاق را گرفتیم تا در قیامت اگر از شما سؤال کردیم چرا کفر ورزیدید؟ نگویند: ما غافل بودیم یا پدران ما مشرک بودند و ما وارث شرک و الحاد گذشتگان خود بودیم؛ زیرا حضور در عالم طبیعت که با اسباب





غفلت آمیخته است و دور ماندن از عالم غیب باعث احتجاب ما از شهود ذات و شناخت ربوبیت تو و آشنایی به عبودیت خودمان شد.

خداوند این پیمان را از همه انسانها گرفته است تا حجت را بر همگان تمام کند و در قیامت هیچ عذری برای احدی باقی نماند. در این که مفاد آیه می خواهد چنین مطلبی را افاده کند شکی نیست؛ اما ابهام آن در این است که اگر انسانی چنین رویا رویی با خدا داشته چرا هیچ کدام از ما آن را به یاد نمی آوریم؟ و گزارش قرآن از گفتگوی انسان و بنی آدم از چه عالمی خبر می دهد و در چه شرایطی واقع شده است؟ آیا در واقع سؤال و جوابی رد و بدل شده است؟ و کلمه اذ که برای ظرفیت است به چه زمانی اشاره دارد؟

### نظرات درباره موطن اخذ میثاق

مفسران و پژوهشگران قرآنی درباره اینکه اخذ میثاق در چه عالمی رخ داده آراء گوناگونی ارائه داده و به نقد نظرات یکدیگر هم پرداخته‌اند که مهمترین اقوال به همراه نقد، به اختصار بیان میشود.

#### ۱- عالم ذر

برخی می گویند این آیه ناظر به عالم ذر است؛ یعنی خداوند قبل از آن که انسانها را در عالم بیافریند، از صلب حضرت آدم سلام الله علیها ذرات ریزی را استخراج کرد که تا روز قیامت یکی پس از دیگری نسل آدمی را می سازد و ارواح را به آنها متعلق نمود و هر روحی به یکی از آن ذرات تعلق گرفت و آن ذرات پس از تعلق روح زنده شدند و میثاق سپردند. به مناسبت وجود آن ذرات به آن عالم، عالم ذر می گویند. بر اساس این نظریه که روایات فراوانی آن را تأیید می کند پیمان مذکور یک پیمان تشریعی و قرارداد خود آگاه میان انسانها و پروردگارشان بوده است.

#### - نقد -

به این نظر اشکالاتی وارد شده است که به چند مورد از آنها اشاره می شود:

۱- این نظر مخالف با ظاهر آیه است؛ زیرا فرمود: خدا از پشت های بنی آدم (ظهور) ذریه آنها را اخراج کرد نه از پشت (ظهر) آدم. اگر آیه این معنا را افاده می نمود می



بایست با این عبارت باشد وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِ ذَرِيَّتَهُ . پس مفاد آیه این است که خداوند ذریهٔ افراد را از صلب بنی آدم اخراج کرد.

۲- بر اساس این نظر، ذریه ای که از پشت آدم به صورت ذراتی گرفته شدند یا دارای عقل بودند و یا نه و اگر فاقد عقل بودند شناخت وحدانیت خدا و فهم خطاب خدا بر ایشان ممکن نبود و چنانچه دارای عقل بوده و میثاق سپردند باید آن را به خاطر آورده و هرگز فراموش نمی کردند؛ زیرا اخذ میثاق تنها زمانی حجت است که میثاق دهنده آن را به خاطر بیاورد. حال آن که هیچ یک از ما چنین صحنهٔ پیمانی را به خاطر نمی آوریم و جایز نیست که همهٔ انسانها حتی عقلاء آن را فراموش کنند هر چند که زمان زیادی از آن پیمان گذشته باشد. در حالی که در قیامت بسیاری از مردم حالات دنیوی خود را به یاد می آورند و می گویند: أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا

۳- این نظر با ادلهٔ عقلی مخالف است، زیرا مستلزم تناسخ بوده که امری محال است. اگر جمعیت بی شماری از آدم ها خاطرهٔ عالم ذر و میثاق را فراموش کرده باشند، پس خداوند در روزگار گذشته مردم را به تکالیفی مکلف کرده و پس از مرگ دوباره ایشان را زنده کرده تا جزاء و پاداش آن روزشان را بدهد و مردم زندگی اول خود را فراموش کرده و این زندگی که دارند، زندگی دوم ایشان است. لازمهٔ این سخن همان تناسخ می باشد که عبارتست از بیرون شد جان از کالبد یک انسان و حلول او در یک کالبد دیگر و پاداش دیدن در این کالبد. از آن جا که تناسخ به حکم عقل محال است این نظر با نقدی جدی مواجه می شود.

اما روایاتی که به وجود عالم ذر اشاره دارند مربوط به این آیه نیستند و باید در جای خود مورد بررسی و تفسیر قرار گیرند در حالی که آیه در مقام بیان این است که با اخذ میثاق، حجت خدا در روز قیامت تمام می شود.

## ۲- تمثیل قرآنی

طبق این نظر، تعبیر یاد شده در آیه، تمثیل و تشبیه است نه بیان واقع؛ یعنی این طور نیست که خداوند در واقع از ذریهٔ فرزندان آدم اقرار گرفته باشد؛ بلکه مراد آن است که گویا خداوند از انسان ها اقرار گرفته نه آن که در واقع صحنهٔ اَشهاد و اخذ



تعهد و سپردن میثاق تحقق پیدا کرده باشد. ربوبیت الله و عبودیت انسان آن قدر روشن است که گویا همه انسانها گفتند: بلی. پس سؤال و جواب لفظی در کار نبوده بلکه در حقیقت تمثیلی بوده است که خداوند برای آن که وضوح عبودیت انسان و ربوبیت خود را تبیین کند، در قالب مثال مسئله را مطرح نموده است.

**نقد:** در جایی می توان آیه را به ناچار بر تمثیل حمل نمود که موانعی از حمل بر ظاهر آن، موجود باشد ولی در آیه مورد بحث چنین موانعی وجود ندارد.

### ۳- عالم عقل و وحی

این نظریه می گوید: مراد از آیه بیان واقعیت خارجی است، یعنی خداوند به لسان عقل و وحی با زبان انبیاء از انسان میثاق گرفته و انسان با قبول دین، بلی گفته است و در واقع، موطن وحی و رسالت همان موطن اخذ میثاق است. چنانکه در آیهای دیگر می فرماید: {أَلَمْ أَعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ} در قیامت هم خداوند به انسانها می گوید که با دو حجت عقل و نقل (وحی) ربوبیت خود و عبودیت تو را تبیین کردم و دیگر نمی توانید بگویید ما از توحید و سایر معارف دین غافل و یا وارث شرک نیاکان خود بودیم؛ زیرا عقل از درون و انبیاء از بیرون ربوبیت الله و عبودیت شما را تثبیت کرده اند.

**نقد:** لسان وحی و رسالت نمی تواند مراد آیه باشد، زیرا نشئه طبیعت و دنیا همان نشئه ای است که وحی و عقل در آن حضور دارند نه این که مقدم بر آن باشند. اگر منظور از اخذ میثاق، همان زبان وحی باشد مانند سایر احکام می فرمود: به مردم ابلاغ کن نه آن که بگوید به یاد بیاورید.

### ۴- عالم ملکوت

علامه طباطبایی (ره) در تفسیر این آیه نظر ویژه ای دارد و می گوید: مقصود آیه، جنبه ملکوتی انسان هاست؛ یعنی جای شهود و اشهاد و موطن میثاق، ملکوت انسان هاست؛ زیرا از آیه چند مطلب استفاده می شود:

۱- قبل از این موطن ظاهری محسوس، موطن دیگری وجود داشته که در آن همگان میثاق سپردند که خدای سبحان ربّ است و انسان ها عبدند.



۲- صحنهٔ اخذ میثاق مقدم بر نشئهٔ حس و طبیعت است، یعنی انسان دارای دو جنبه و دو موطن وجودی است که متباین یگدیگر نیستند، بلکه متحدند؛ گرچه واحد نیستند و آن دو، یکی موطن مُلک و دیگری موطن ملکوت است و موطن ملکوت بر مُلک مقدم است و تقدم آن زمانی نیست؛ زیرا ملکوت از محور زمان خارج است و انسان در موطن ملکوت، خدا را به عنوان ربّ و خویشتن را به عنوان عبد مشاهده کرده است و چون این دو موطن از هم جدا نیستند، خداوند به انسان مُلکی امر می کند که به یاد آن موطن ملکوت باشد؛ زیرا وقتی به یاد آن عالم بود آن را حفظ می کند.

این نظر مورد توجه جدی اندیشمندان اسلامی قرار گرفته و از سوی برخی، نقد و بررسی شده است که به برخی از آن نقدها اشاره می شود:

**نقد:** این که علامه فرمودند انسان دارای دو چهره مُلکی و ملکوتی است، گرچه مطلب حقی است، ولی اختصاص به انسان ندارد؛ بلکه هر موجودی دارای دو چهره است و در واقع ارتباط هر موجودی به خدای سبحان، ملکوت اوست و صحت جنبهٔ ملکوتی داشتنِ انسان نمیتواند توجیه کنندهٔ این باشد که آیه هم این معنا را افاده می کند، صرفِ امکانِ حمل بر معنایی، مجوز حمل آیه بر آن معنا نیست.

افزون بر آن که این مطلب اختصاص به انسان ندارد که با خدا پیمان عبودیت بسته و پیمان ربوبیت حق را پذیرفته باشد؛ بلکه همهٔ اشیاء از جنبهٔ ملکوتی خود، ربوبیت الله را نسبت به خود و خضوع و تسبیح و بنده بودن خود نسبت به الله را شاهدند، چون همهٔ موجودات از جنبهٔ ملکوتی تسبیح گوی حق هستند {وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ}.

بنابراین هر گونه میثاق، عبودیت و... که به لحاظ چهرهٔ ملکوت طرح شود، صبغهٔ تکوین دارد نه تشریع و در این جهت بین انسان و غیر انسان فرقی نیست. همچنین با توجه به تفاوتی که بین موطن ملک و ملکوت وجود دارد هرگز آگاهی که در موطن ملکوت حاصل شود، حجت برای موطن مُلک نخواهد بود. موطن ملکوت که موطن شهود و حضور است و مصون از غفلت و نسیان است، چگونه میتواند موطن اخذ میثاق



و اتمام حجت برای عالم ملک که موطن غرور و غفلت است باشد؟ چنان که نمی توان  
شهود و آگاهی زمان بیداری را اتمام حجت برای زمان خواب قرار داد.

## ۵- عالم فطرت

برخی می گویند: مقصود از این عالم و این پیمان، همان عالم استعدادها و پیمان  
فطرت و تکوین و آفرینش است. انسان با استعدادها و در خواست های طبیعی و  
فطری به این جهان گام می نهد و در هنگام تولد و خروج از صلب پدر و انتقال به  
رحم مادر و به هنگام انعقاد نطفه ذره ای بیش نیست، اما خداوند برای حقیقت توحید  
به او آمادگی داده و فطرت توحیدی را با وجود او آمیخته است. در این ذره  
استعدادهای فراوانی مانند استعداد خداشناسی است که با تکامل این ذره در بیرون  
رحم، تمام آنها شکفته شده و به مرحله کمال و فعلیت می رسد.

خداشناسی و خدا گرایی به صورت سِرّ الهی به ودیعه گذارده شده و اگر دستی از خارج  
این سِرّ الهی را دگرگون نسازد، انسان با روح خداشناسی رشد می کند و از جاده  
توحید منحرف نمی گردد. این استعداد درونی، همان میثاقی است که آیه از آن یاد  
می کند. پیمان مذکور، تشریعی نیست؛ بلکه تکوینی و نهادی است و سؤال پروردگار  
از انسان به زبان حال و آفرینش است و پاسخی که انسانها داده اند نیز به همان زبان  
است. علاوه براین، پیمانی فراگیر است؛ زیرا خداوند آمادگی برای حقیقت توحید را به  
همه انسانها داده و همه افراد بشر دارای روح توحیدند و بدین جهت در قیامت عذری  
برای هیچ یک از انسانها به جهت دوری از توحید باقی نمی ماند و آیه به این نکته  
اشاره دارد. بدیهی است این پیمان وسیع ترین و عمومی ترین و محکم ترین  
میثاقی است که خداوند از بندگان خود گرفته است.

## شواهد روایی

برخی روایات این را تأکید می کند که میثاق الهی همان فطرت توحیدی است که  
انسان به مقتضای آن خلق شده است. ابن سنان از امام صادق (علیه السلام) از فطرت  
الله پرسید؟ امام (علیه السلام) فرمود: هی الاسلام فَطَرَهُمُ اللهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى  
التَّوْحِيدِ، فقال أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ و فيه المؤمن و الکافر؛ یعنی فطرت الله اسلام است که



خداوند هنگام پیمان گرفتن آنان را بر فطرت توحید آفرید و فرمود: آیا پروردگار شما نیستیم؟ در آن جا کافر و مؤمن حضور داشتند. بنابراین روایت، فطرت توحیدی با خلقت انسان عجین شده و میثاق توحید نیز مقارن با خلقت انسان بوده است. در حدیث دیگری امام باقر (علیه السلام) آیه میثاق را با حدیث کل مولود یولد علی الفطره تفسیر کرده اند.

**نظر برگزیده:** آخرین احتمال در تفسیر آیه یعنی قول عالم فطرت نسبت به اقوال دیگر صحیح تر به نظر می رسد و از ایراد کمتری برخوردار است زیرا اشکالاتی که به اقوال دیگر وارد شده به این نظر وارد نمی شود؛ فقط اگر گفته شود بر طبق این نظر، گفتگوی ذکر شده در آیه، جنبه کنایی و مجازی به خود می گیرد، می گوییم: این گونه تعبیرات در زبان عرب و در همه زبان ها وجود دارد. چنان که در آیه { فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ اِئْتِيَا طَوْعًا اَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ } از گفتگوی خداوند با زمین و آسمان سخن می گوید که در واقع گفتگویی به زبان حال است.

البته علامه طباطبایی معتقدند این خطاب و جواب از باب زبان حال نیست؛ بلکه خطابی حقیقی و کلامی الهی است؛ زیرا کلام عبارتست از القآتی که به معنای مورد نظر دلالت کند و خداوند هم کاری کرده و در نهاد بشر القآتی نموده است که بشر مقصود خدا را از آن فهمیده و درک می کند که باید به ربوبیت پروردگارش اعتراف نموده و به این عهد ازلی وفا کند. پس با توجه به تعریف کلام، در حقیقت کلامی از جانب خداوند و انسان محقق شده است و دیگر اشکال کنایی و مجازی بودن گفتگویی انسان با خدا که در آیه ذکر شده به نظر برگزیده وارد نیست.

### مقایسه آیه میثاق با آیه فطرت

در قرآن آیات دیگری وجود دارد که به فطرت توحیدی انسان اشاره دارد. از جمله آیه فطرت که می فرماید: { فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ } . تفاوتی که این آیه با آیه میثاق دارد آن است که آیه فطرت به طور سر بسته می گوید که حس خداشناسی



با خلقت عجین شده ولی زمان آن را معین نمی کند در حالی که آیه میثاق از هنگام تکون و پیدایش این راز الهی گزارش می دهد و می گوید لحظه ای که انسان به صورت یک سلول در رحم مادر قرار گرفت دارای چنین راز الهی گردید؛ یعنی خلقت انسان با فطرت توحیدی همراه بوده است.

### شهودی بودن میثاق فطری

چنانچه در تفسیر آیه ذکر شد انسان در موطن میثاق ربط وجودی خود به خداوند را در درون خود شهود کرد و پس از آن خداوند با او سخن گفت. مکالمه عذر براندازی که آیه مورد نظر به آن اشاره نموده علم حصولی و اکتسابی نبوده و جز با علم حضوری و شهود قلبی حاصل نمی شود؛ زیرا معرفت فطری، معرفتی حضوری و شهودی است. روایات متعددی که مشتمل بر تعبیرات رؤیت و معاینه است این مطلب را تأیید می کند. ابن مسکان در مورد این آیه از امام صادق (علیه السلام) پرسید که آیا (انسان ها) بعینه خدا را مشاهده نمودند؟ حضرت فرمود: آری و نیز فرمود که اگر این صحنه نبود هیچکس نمی دانست که چه کسی آفریننده و روزی دهنده اوست. تعبیر اراهم در روایات به معنای دیدن است. به طور قطع این رؤیت با چشم سر که درباره خدا محال است نبوده بلکه شهود قلبی و علم حضوری بوده است. معرفتی که در آیه به آن اشاره شده معرفتی شخصی و شهودی است نه شناختی کلی که از راه مفاهیم انتزاعی و عقلی حاصل شود. اگر انسان علم شهودی نداشته باشد، تنها حقیقتی کلی را می تواند بفهمد و درک کند که عالم خالق دارد و یا خالق او تواناست؛ اما این که آن خالق چه کسی است از درک آن عاجز است.

آیه میثاق خطاب به همه انسان هاست؛ یعنی خداوند در قرآن که ذکر للعالمین است انسان را به چیزی متذکر شده که نزد همگان حاضر بوده ولی پرده غفلت آن را محجوب ساخته است و آن چیز لاجرم باید با علم حضوری مورد شهود قرار گیرد. زیرا تنها مشاهده حضوری است که قابل دسترس همه ابناء بشر است.

آن چه به علم حضوری مورد شهود انسان قرار می گیرد فقر و نیازی است که همه انسان ها آن را بالعیان در درون خود مشاهده می کنند. انسان هر قدر که دچار کبر و غرور و صاحب قدرت و مکنّت دنیایی باشد نمی تواند حاشا کند که مالک خود نبوده و



در تدبیر امور خود مستقل و بی نیاز نیست. نیاز انسان به اسباب و وسایلی که مانند انسان به غیر خود محتاجند قابل انکار نیست. پس احتیاج آدمی به پروردگاری که مالک و مدبّر است جزو حقیقت و ذات انسان است. فقر به چنین پروردگاری، در ذات او نوشته شده و همگان این معنا را درک می کنند.

این نوع آگاهی در قیامت برای همگان و در دنیا برای بندگان صالح خداوند تمام می گردد. آدمی تا وقتی در دنیاست و به تدبیر بدن می پردازد و توجه اش معطوف به بر آوردن نیازهای طبیعی خویش است. این نوع معرفت به نحو تام برایش حاصل نمی گردد تا آن که یا به سرای دیگر منتقل شود و یا در دنیا متوجه بینش ها و گرایش های فطری خود شده و به خود شناسی برسد.

بنابراین آیه بر این مطلب تأکید می کند که آشنایی با خدا در دل همه انسانها وجود دارد و وقتی آثارش را می بینند آن معرفت فطری زنده می شود. آشنایی فطری گرچه در درون همه هست اما مورد توجه نیست و در صورت توجه آن آشنایی به خاطر می آید و زنده می شود. در این شهود فطری علاوه بر این که اصل وجود خدا مورد معرفت قرار می گیرد. صفات او مانند: ربوبیت، خالقیت، قدرت و... شناخته می شود و آدمی در می یابد که نه تنها آفریننده ای هست؛ بلکه رب و اداره کننده های هم وجود دارد لذا خداوند فرمود: **أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ** و نفرمود: **أَلَسْتُ بِخَالِقِكُمْ**. گویا فرموده است آیا هستی شما در اختیار من نیست و انسان ها گفتند: چرا.

خلاصه آن که معرفت حضوری نوعی معرفت است که بین انسان و خدا وجود دارد؛ یعنی پیوند وجودی و رابطه تکوینی ما بین انسان و خدا. اگر وابستگی انسان به خدا وجود دارد قابل درک و شناخت هم هست و انسان با علم حضوری وابستگی خود و بلکه رابطه عالم با الله را می بیند. در شهود درونی این رابطه درک می شود.

### تجدید پذیری پیمان فطرت

چنان که ذکر شد برخی معتقدند آیه میثاق به واقعۀ عالم ذر اشاره دارد که قبل از پا گذاشتن انسان به عالم دنیا رخ داده است. انسان در آن عالم با خدا میثاقی بسته است و آیه سعی دارد آن را به یاد او آورده و با این تذکار وی را به توحید رهنمون سازد. کلمۀ **إِذْ** در آیه که ظرف زمان ماضی است دلالت بر این دارد که صحنۀ اشهداد در





گذشته واقع شده است. با توجه به این نکته سؤالی مطرح می شود به این مضمون که اگر زمان پیمان به اتمام رسید، و همه انسان ها آن را به خاطر نمی آورند چگونه آدمی می تواند به اقتضای آن چه در آن عالم مشاهده کرده و جواب آری که در آن واقع گفته است و امروز آن را از یاد برده، امروز به ربوبیت خدا اعتراف کند؟ پاسخ این سؤال با ذکر دو نکته تبیین می گردد:

### أ. تقدم رتبی عالم میثاق

با توجه به این ظرفیه زمانیه، ظرف اخذ میثاق، سابق بر ظرف طبیعت و نشئه حس است و داستان میثاق نوعی تقدم بر جریان خلقت و سیر مشهود دارد. اما در آیه مورد نظر این به معنای ظرف وجودی است نه ظرف زمان و مکان. کلمه این در آیاتی که به رخدادهای ملکوتی غیر زمان مند همچون جریان مکالمه الهی با فرشتگان یا اخذ میثاق خدا از ذریه آدم یا سایر حوادث ملکوتی متذکر می شود، در واقع می خواهد مخاطب را به رتبه وجودی و درجه هستی آن رخداد متوجه سازد. پس تقدمی که از ظرفیه به آن اشاره دارد تقدم زمانینیست؛ بلکه تقدم درجه هستی و رتبه وجودی آن حادثه است؛ زیرا عالم میثاق و موطن پیمان خداوند از ذریه بنی آدم تاریخ ندارد، انسان آن گاه که در ژرفای قلبش خدا را بیابد و به ربوبیت او اقرار کند، میثاق می سپارد و میتواند پیمان خود را تکرار کند. بنابراین گرفتن این میثاق همپای خلقت افراد انسان در عالم تکوین جریان دارد و با توجه به این که خلقت هر لحظه در عالم تجدید می شود و انسان در هر لحظه، خلقتی مجدد می یابد پس هر گاه فقر وجودی خود را شهود کند پیمانی دوباره می سپارد.

کلمه این در آیه نشان می دهد که عالم میثاق فطری بر وجود مادی انسان و خروج ذریه از نسل افراد بشر، تقدم دارد و این تقدم زمانی نیست بلکه می تواند تقدم در رتبه یا تقدم در فضیلت و امتیاز باشد.

### ب. تجربه درونی

بیشتر افراد این مسئله را در درون خود تجربه نموده اند که هر گاه نسبت به انجام یا ترک کاری تصمیم می گیرند گویا با من واقعی خود پیمان می بندند که آن را ترک



کرده یا به انجام آن مقید باشند. در واقع هر تصمیم جدید یک پیمان درونی است. همان گونه که هر انسانی می تواند با دیگران پیمانی منعقد کند با خود نیز می تواند عهد کند.

در عهد و پیمان با دیگران، پیمان دهنده و پیمان گیرنده و شاهد بر آن میثاق متعدّدند در حالی که در پیمان حضوری و درونی، پیمان دهنده و پیمان گیرنده و شاهد خود انسان است و نیز همان گونه که پیمان های ما بین انسان ها در صورتی که یکی از طرفین نقض پیمان کند، قابل تجدید است، میثاق درونی هم قابل تجدید است. فطرت خداشناسی و خداجویی در انسان نیز یک پیمان درونی است. یعنی هر گاه انسان عجز و فقر خود را درک کند به وجود پروردگاری توانا که امور زندگی او را تدبیر می کند پی می برد و این درک او را به خضوع و تسلیم در برابر خداوند و می دارد و با خداوند پیمان عبودیت می بندد.

بنابراین میثاقی که آیه به آن متذکر شده، بدون شک از راه تجربه درونی برای هر کس قابل درک است و تجربه درونی ملموس ترین راه برای اثبات امکان تجدید پیمان فطرت است.

انسان به علم حضوری ربط وجودی خود به خدا را درک می کند و اگر حجاب های زندگی دنیوی را که مانع این علم حضوری هستند کنار بزند، این درک درونی، او را نسبت به خداوند غنی و کمال مطلق خاضع می سازد و این خضوع در واقع پاسخ آری به این پرسش است که آیا خداوند یکتا پروردگار تو نیست؛ صحنه ذکر شده در آیه، مدام در عالم تکرار می شود. هر گاه انسان به توفیق الهی متوجه خلاء درونی خود شود یعنی صحنه اشهاد تجدید شده و پس از این شهود هر گاه انسان به ربوبیت پروردگار خود اعتراف کند، آن پیمان الهی را تجدید نموده است.

عبارت *إِذْ أَخَذَ* در ابتدای آیه به معنای یاد آوری و به یاد داشتن است. به این معنا که به یاد داشته باش آن وقت را که خداوند از نسل های آدمیان پیمان گرفت. به یاد داشتن، نشانه آن است صحنه شهادت و گواهی که اینک مورد غفلت قرار گرفته است همچنان می تواند مورد توجه و یاد انسان باشد؛ یعنی آدمی هنوز می تواند آن گرفتار و مشاهدۀ حضوری را دریابد.



جمله بلی شه‌دنا که اعتراف همه انسان هاست به این که ما این مطلب را شاهد بودیم، از قبیل زبان حال و یا لازمه گفتار را به صاحب گفتار نسبت دادن است. چون وقتی محتاج بودن خود را اعتراف کند لازمه اش این است که به وجود کسی که به او احتیاج دارد نیز اعتراف کرده باشد.

### مفاد میثاق فطری

مفاد پیمانی که انسان با خدا بسته است یا در آیه به صراحت بیان شده و یا از تحلیل آیه به دست می آید:

۱- **ربوبیت خدا و عبودیت انسان:** آنچه آیه به آن تصریح دارد آن است که انسان نسبت به ربوبیت خداوند اقرار نموده و عبودیت خود و ربوبیت پروردگار را پذیرفته است. در آیه تصریح شده که خداوند از انسان پرسید: آیا من پروردگار شما نیستم و انسان اقرار نمود: که بلی تو پروردگار مایی. با این پاسخ او هم ربوبیت خدا و هم عبودیت خود را پذیرفت.

۲- **رسالت انبیاء:** نسبت به پذیرش رسالت در آیه تصریحی وجود ندارد لیکن اقرار به آن از تحلیل آیه برداشت می شود به این صورت که، آن چه در این ماجرا ارائه شده ربوبیت حق تعالی است نه صرف خالقیت یا رازقیت و ربّ کسی است که مربوب را به سوی کمالش سوق می دهد و این به صورت وصفی ثابت برای او درمی آید. یکی از لوازم این سوق دادن، فراهم کردن اسباب و مقدمات آن است و چون کمال انسان در سیر الی الله است باید مقدمات این سیر را که ارسال رسولان و انزال شریعت است فراهم کند. پس بر انگیختن پیامبر یکی از لوازم ربوبیت است و میثاق بر ربوبیت، میثاق بر رسالت را داراست و ایمان به ربوبیت بدون ایمان به رسالت ناقص است.

۳- **امامت ائمه (علیهم السلام):** پذیرش ولایت ائمه نیز از تحلیل آیه به دست می آید؛ چراکه امامت نیز یکی از لوازم ربوبیت است؛ زیرا ادامه رسالت است. به همان دلیلی که رب باید پیامبر بفرستد در عصر عدم حضور او باید برایش جانشین تعیین کند. پس منکر امامت در باور به توحید ربوبی نقص دارد. از سوی دیگر یکی از سفارشات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تصدیق جانشین اوست. بنابراین میثاق بر نبوت، اخذ میثاق بر امامت را در پی دارد.



**شاهد روایی:** مواردی که به عنوان مفاد میثاق فطرت ذکر شد از روایات نیز به دست می آید. امام صادق (علیه السلام) فرمود: میثاقی که از خلق گرفته شده بر ربوبیت پروردگار و نبوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ولایت امیر المومنین و امامت ائمه (علیهم السلام) بود و خداوند در آن عالم میثاق فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آیا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پیامبر شما نیست؟ آیا علی (علیه السلام) امام شما نیست؟ آیا امامان هدایتگر و راهنمایان شما نیستند؟

**۴- امامت امام عصر (عج الله تعالی فرجه):** در عالم میثاق بر ولایت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) به صورت ویژه پیمان گرفته شده است. میثاق بر ولایت آن حضرت آن قدر مهم و محکم بوده که گویا وجود مبارک خود حضرت پیمان و میثاق شده است. از این رو در زیارت آل یاسین خطاب به آن حضرت می گوئیم: **السلام علیک یا میثاق الله الذی اخذه و وکده** بر اساس یکی از تفسیرهایی که در مورد این فراز از زیارت بیان گردیده، بر ولایت و امامت حضرت بقیه الله (علیه السلام) تأکید بیشتری شده و عبارت اخذه و وکده به همان تأکیدات خداوند بر ولایت امام عصر (عج الله تعالی فرجه) اشاره دارد.

در حقیقت این میثاق، پیمان دیگری است که بسیار مهم بوده و به طور خاص گرفته شده و نه فقط از انسان های عادی بلکه بر اساس روایات از انبیاء و پیامبران اولوالعزم بر آن، عهد و پیمان جداگانه های اخذ گردیده است. چنانکه امام باقر (علیه السلام) فرمود: ... سپس از پیغمبران پیمان گرفت و فرمود مگر من پروردگار شما نیستم و این محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) رسول من نیست و این علی (علیه السلام) امیرمؤمنان نمی باشد؟ گفتند: چرا. پس نبوت آنها پا برجا شد و از پیامبران اولوالعزم پیمان گرفت که من پروردگار شمایم و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) رسولم و علی (علیه السلام) امیرمؤمنان و اوصیاء بعد از او، والیان امر من و خزانه داران علم منند و اینکه مهدی (عج الله تعالی فرجه) کسی است که به وسیله او دینم را نصرت دهم و دولت را آشکار کنم و از دشمنانم انتقام گیرم و به وسیله او خواهی نخواهی عبادت شوم. گفتند: پروردگارا اقرار کردیم و گواهی دادیم.



براساس روایت، پیمانی که خداوند به طور ویژه بر ولایت امام عصر(عج الله) گرفت به این جهت است که فرد آخر از معصومان دارای خصوصیتی ویژه است و فقط اوست که دین خدا را به نحو اتم و اکمل بر پا خواهد کرد.

### فلسفه میثاق فطری

در پاسخ به این سؤال که خداوند چرا چنین پیمان درونی از انسان ها گرفته است می توان به دلایل مختلفی اشاره نمود که برخی از آنها عبارتند از:

#### ۱- رفع عذر در قیامت

مهمترین فلسفهای که در میثاق انسان با خداوند نهفته است همان است که آیه به آن تصریح نموده و می فرماید: ما این میثاق را گرفتیم تا در قیامت اگر از شما سؤال کردیم چرا کفر ورزیدید، نگوئید ما غافل بودیم و یا پدران ما مشرک بودند و ما وارث شرک آنهایم. پس میثاق فطرت برای اتمام حجت و رفع عذر در قیامت است.

#### ۲- تسهیل هدایت انبیاء

شناخت و تمایل نسبت به خداوند که در نهاد انسان است پیامبران را در دعوت به توحید کمک می کند؛ زیرا انسانی که از درون به سوی توحید گرایش دارد، دین را بهتر و سریع تر می پذیرد. پیامبران و امامان با دسترسی به گنجینه های پنهان درون انسان و کنار زدن حجاب ها و آلودگی های مادی از فطرت او می توانند وی را از تاریکی های شرک و جهل نجات بخشند. امام علی(علیه السلام) در خطبه اول نهج البلاغه درباره هدف بعثت انبیاء می فرماید: **وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذْكُرُوهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّلْيِغِ وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ** : پیامبرانش را در میان آنها مبعوث ساخت و پی در پی رسولان خود را به سوی آنها فرستاد تا پیمان فطرت را از آنان مطالبه نمایند و نعمت های فراموش شده را به یاد آنها آورند و با ابلاغ دستورات خدا حجت را بر آنها تمام کنند و گنج های پنهان عقلها را آشکار سازند.

اگر انسان فاقد فطرت الهی بود، دعوت انبیاء به سوی خدا را سخت تر می پذیرفت انسانی که اسیر زندگی و اسباب و علل مادی و هوا و هوس خویش بود عبودیت



پروردگار را انکار می نمود. پس میثاق فطری، هدایت انسان توسط پیامبران و امامان و مصلحان را سهولت می بخشد.

### ۳- ثبات قدم در مسیر نجات

تا زمانی که انسان آن میثاق و شهود فطری را در درون جان خود زنده نگاه دارد، راه انحراف از مسیر توحید را در پیش نخواهد گرفت و آن شهود و پیمانی که با خدا بسته می تواند تضمین کننده نجات انسان و ماندن بر صراط توحید باشد. انسانی که اسیر ادراکات حسی خود است اگر با شهود درونی خدا را نیابد، پا گذاشتن بر شهوات مادی برایش سخت است. گر چه ممکن است عقل در مقابل تعالیم دین خاضع شود ولی تا از درون به شهود باطنی نرسد احتمال لغزش او در مسیر نجات بیشتر است.

### ۴- امید به هدایت همگان

فلسفه دیگر پیمانی که خداوند از درون جان انسان از او گرفته، آن است که مصلحان و انسان های متدین از هدایت دیگران هرگز ناامید نشوند؛ زیرا خواهند دانست که عوامل مختلفی در درون انسان او را برای اصلاح یاری می رساند؛ عواملی مثل عقل، وجدان و میثاق فطری. با وجود پیمانی که انسان در نهاد و سرشت خود با خدا بسته هرگز از هدایت او قطع امید نمی شود. زیرا هر لحظه ممکن است او به فطرت حقیقی خود برگشته و در صراط توحید قرار گیرد. کمالین که در طول تاریخ، انسان های زیادی در آخرین روزه های عمر خود با یک جرعه متحول شده و به راه راست فطرت بازگشته و نجات یافته اند.

### ۵- استحکام پیمان فطری

انسانی که با شهود درونی ربوبیت خدا و عبودیت خود را بپذیرد از درون پیمانی با خدا می بندد و ضمانت اجرایی آن وجدان درونی اوست. در طول تاریخ انسان هاچه پیمانهای را که از سر نفاق و یا حتی با اخلاص با انبیاء و اولیاء خدا بسته و چه بسیار نقض کرده اند؛ ولی عهد و پیمانی که انسان با خویشتن می بندد نسبت به پیمانهای بیرونی کمتر نقض می شود؛ زیرا وجدان هر کس بهترین قاضی و ناظری است که بر پایبندی بر تصمیم های درونی نظارت می کند و آن چه که از درون بر انسان حکومت



کند موفق تر از کسی، است که بخواهد از بیرون بر او مسلط شود. از این رو پیمان درونی فطری بسیار محکمتر از سایر پیمانها است.

## ۶- همیشگی بودن

انسان با فطرت الهی و پاک متولد شده و هر زمان که به پاکی فطری خود باز گردد عهد خود را با خدا تجدید می کند. انسان خداجو در هر لحظه ای که تسلیم امر پروردگار شده و عبودیت خود را درک کند با خدا تجدید پیمان نموده است. پس این میثاق دائمی بوده و ابتدایش خلقت انسان و پایانش نامحدود است و تا زمانی که هویت انسان که همان فطرت خداخواهی اوست تغییر نکند، پیمان فطرتش جریان دارد. گویا خداوند از انسان میثاقی فطری گرفته تا او را برای همیشه در مسیر نجات نگاه دارد.

## نتیجه گیری

فطرت حقیقت انسان و مجموعه بینش شهودی، گرایش آگاهانه و پرستش خاضعانه انسان نسبت به خداوند است.

فطرت دارای ویژگیهایی مانند: حضوری بودن، تغییر ناپذیری، شدت و ضعف داشتن، خطا ناپذیری و... است که آن را از غریزه، طبیعت و... ممتاز می کند. قرآن در آیه ۱۷۲ سوره مبارکه اعراف به صراحت می فرماید: خداوند در موطنی خاص حقیقت انسان را به او نشان داده و انسان با مشاهده عجز و فقر خود، ربوبیت پروردگار و عبودیت خود را پذیرفته است و با خدا پیمان بسته است.

میان مفسران در مورد موطن آن پیمان اختلاف نظر وجود دارد؛ ولی به نظر می رسد موطنی که انسان در آن پیمان سپرده، عالم فطرت باشد و این، قول برگزیده است. هر گاه انسان حجاب های غفلت را از فطرت خود کنار زده و به فقر ذاتی خود بیندیشد، در نهان و آشکار به عبودیت خود و به وجود پروردگاری که بی نیاز مطلق باشد اعتراف می کند و این اعتراف به منزله پیمانی مجدد با خداوند است و هر لحظه قابل تجدید است.



در پیمان فطرت انسان علاوه بر ربوبیت خدا و عبودیت خویش، بر پذیرش رسالت انبیاء، ولایت ائمه معصومین (علیهم السلام) و به ویژه ولایت امام زمان (عج الله تعالی فرجه) میثاق می سپارد.

پیمان فطرت عمومی ترین و محکم ترین پیمانهای انسان است. پیمان فطرت، عهدی شهودی و باطنی است و چون ضمانت اجرایی آن در باطن انسان است از همه پیمان های او محکم تر است. توجه به فطرت خدانشناسی و خدا خواهی، انسان را در هر برهه ای از زمان به وفای عهدی که با خدا بسته می خواند.

این پیمان همیشگی است و می تواند لحظه به لحظه تجدید شود. پیمان فطرت در قیامت هیچ عذری را برای کافران باقی نمی گذارد. انسان تا زمانیکه فطرتش سالم بماند بر سر پیمان خود ثابت قدم است و از صراط مستقیم منحرف نمی شود. بهترین راه نجات انسان در عصر حاضر، توجه او به فطرت و یادآوری پیمانی است که با خدا بسته است.





## ۱. پی نوشت ها:

۲. ر.ک: ابن فارس، معجم مقاییس اللغه / خلیل بن احمد فراهیدی، العین / محمدرایب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن / حسن مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن، مدخل فطر
۳. ر.ک: مرتضی مطهری، فطرت، ص ۱۳ / عبدالله جوادی آملی، فطرت در قرآن، ص ۲۷، ۲۴ / محمود سیاهپوش، آیین فطرت، ص ۵۵ / محمد باقر مجلسی، مرآه العقول، ج ۵، ص ۶۷
۴. مساوق از مساوی دقیق تر است در مساوات هر جا یکی از دو مفهوم صدق کند مفهوم دیگر نیز صادق است، هر چند که حیثیت صدق آنها مختلف است، ولی در مساوقت افزون بر مساوات، وحدت حیثیت صدق نیز وجود دارد؛ مثل اینکه وحدت مساوق با وجود است؛ یعنی هر شیئی که واحد است از همان حیث که واحد است موجود است. وحدت و وجود در مصداق و حیثیت و در شدت و ضعف و احکام یگانه اند. (عبدالله جوادی آملی، فلسفه ملاصدرا، ج ۲، ص ۲۰، ۱۰۷)
۵. عبدالله جوادی آملی، همان، ص ۵۴، ۲۵.
۶. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، کتاب الکفر و الایمان، باب فطره الخلق علی التوحید، ح ۱-۵ / محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۷۷، باب ۱۱، الدین الحنیف، ح ۵، ۲۰، ج ۶، ص ۳۲.
۷. تعریف دو قسم است: ۱- حد: تعریف به ذاتیات معرف (جنس و فصل) است. ۲- رسم: تعریف به جنس و عرض خاص معرف است. (محمدرضا مظفر، المنطق، ص ۱۱۴، ۱۱۶)
۸. مرتضی مطهری، فطرت، ص ۱۷، ۱۶
۹. عبدالله جوادی آملی، تفسیر انسان به انسان، ص ۱۶۹.
۱۰. مرتضی مطهری، همان / عبدالله جوادی آملی، فطرت در قرآن، ص ۲۴.
۱۱. عبدالله جوادی آملی، فطرت در قرآن، ص ۴۴، ۴۵.
۱۲. ر.ک: همان، ص ۳۱۰، ۳۱۱.
۱۳. ر.ک: همان، ص ۲۶
۱۴. علی، گرامی، معارف الشیعه، ص ۵
۱۵. ر.ک: عبدالله جوادی آملی، فطرت در قرآن، ص ۲۴.
۱۶. ر.ک: عبدالله جوادی آملی، همان، ص ۲۷ / مرتضی مطهری، فطرت، ص ۷۴.



۱۷. ابن فارس، المعجم مقاییس فی اللغه / حسن مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱۳، مدخل وثق.
۱۸. عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۲، ص ۵۴۵.
۱۹. ابوهلال عسگری، فروق فی اللغه، ترجمه و تعلیق محمد علوی مقدم، ج ۱، ص ۱۱۲.
۲۰. ر.ک: عبدالله جوادی آملی، فطرت در قرآن، ص ۱۱۹-۱۲۱/محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج ۹، ص ۳۰۷-۳۰۹.
۲۱. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۳، ص ۱۹-۲۲.
۲۲. ر.ک: عبدالله، جوادی آملی، همان، ص ۱۲۲.
۲۳. اعراف، آیه ۴۴: آنچه را پروردگارمان به وعده داده بود همه را حق یافتیم.
۲۴. ر.ک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۷۶۶/محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج ۹، ص ۳۱۱ و ۳۱۲.
۲۵. ر.ک: محمد حسین طباطبایی، همان، ص ۳۱۲.
۲۶. ر.ک: زمخشری، الکشاف، ج ۲، ص ۱۷۶.
۲۷. محمد حسین طباطبایی، همان، ص ۳۱۴.
۲۸. یس/۶۰: آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید.
۲۹. عبدالله جوادی آملی، فطرت در قرآن، ص ۱۲۸، ۱۲۶.
۳۰. ر.ک: المیزان، ج ۹، ص ۳۱۹-۳۲۱.
۳۱. اسراء/۴۴: هر موجودی تسبیح و حمد او می گوید.
۳۲. ر.ک: عبدالله جوادی آملی، فطرت در قرآن، ص ۱۲۹-۱۳۲.
۳۳. ر.ک: ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۶، ص ۲۳۲/ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۶/جعفر سبحانی، منشور جاوید، ج ۱، ص ۶۹ - ۷۱.
۳۴. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۳، ص ۲۰.
۳۵. ر.ک: هاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۶۰۶.
۳۶. فصلت/۱۱: خداوند به آسمان و زمین دستور داد به وجود آید خواه از روی اطاعت و خواه اکراه، آنها گفتند ما از روی اطاعت می آییم (و شکل می گیریم).
۳۷. ر.ک: المیزان، ج ۹، ص ۳۲۲.
۳۸. روم/۳۰: پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این فطرتی است که خداوند، انسان



- ها بر بر آن آفریده؛ دگرگونی درآفرینش الهی نیست. این است آیین استوار ولی اکثر مردم نمی دانند.
۳۹. جعفر سبحانی، منشور جاوید، ج ۱، ص ۷۱.
۴۰. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۸.
۴۱. رک: محمد حسین طباطبایی، همان، ص ۳۰۷/ علی شیروانی، تعلیقاتی بر ارزش معرفت شناختی تجربه دینی، ص ۱۷۷-۱۷۹
۴۲. رک: محمد تقی مصباح یزدی، معارف قرآن، ص ۳۹-۴۶
۴۳. رک: محمد حسین طباطبایی، المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، ج ۸، ص ۴۷۲.
۴۴. تقدم و تأخر، که در فلسفه از آن با نام سبق ولحقوق یاد می شود، از جمله اوصافی است که موجود از آن جهت که موجود است بدان متصف می گردد؛ یعنی تقدم چیزی بر چیز دیگر، ویژگی است که به اصل تحقق و وجود آن دو مربوط می شود نه به تعیین نوعی یا صنفی و یا فردی هریک از آنها. برای تقدم و تأخر اقسامی ذکر شده است؛ مانند: زمانی، طبیعی، علی،
- ماهوی، رتبی و... تقدم زمانی تقدم اجزاء زمان و پدیده های واقع در زمان بر یکدیگر است. در این نوع، متقدم و متأخر هرگز با هم وجود و تحقق نمی یابند. بلکه وجود متأخر پس از معدوم شدن متقدم امکان پذیر است. مثل تقدم امروز بر فردا. (رک: علی شیروانی، ترجمه و شرح بدایة الحکمه، ج ۳، ص ۲۰، ۲۷-۴۴).
۴۵. رک: عبدالله جوادی آملی، شمس الوحی تبریزی، ص ۱۱۹.
۴۶. رک: عبدالله جوادی آملی، شناخت شناسی در قرآن، ص ۳۴۴
۴۷. عبدالله جوادی آملی، ادب فنای مقربان، ج ۵، ص ۴۰۵-۴۰۸.
۴۸. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۷.
۴۹. رک: محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۳، کتاب ایمان و کفر، باب آخر، ح ۱، ص ۱۲.
۵۰. رک: سید جعفر رفیعی، تفسیر و شرح زیارت آل یاسین، ص ۷۶-۸۳.
۵۱. رک: عبدالله جوادی آملی، فطرت در قرآن، ص ۱۲۱.

